

## بررسی و تحلیل عنصر پیرنگ در رمان «الطريق الطويل» اثر

نجیب‌الکیلانی

دکتر زهرا افضلی<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه بوعالی سینا

مهری خیری‌زاده

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعالی سینا

(از ص ۵۵ تا ص ۸۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۹/۲۳، پذیرش: ۱۳۹۰/۰۸/۱۵

### چکیده:

در عصر حاضر ادبیات داستانی بلحاظ طرح مهمترین و ریشه‌ای ترین مسائل مربوط به انسان و نیز میزان تأثیرگذاری و جلب خواننده اعتبار فوق العاده‌ای را بدست آورده است؛ همین امر موجب اقبال و اهتمام جدی ناقدان و صاحبنظران جهت نقد و تحلیل اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده آن از زوایای مختلف شده است. داستان معاصر براساس معیارهای علمی و قواعد معینی به نگارش درآمده و دارای اجزا و عناصر گوناگونی است. عنصر پیرنگ یا طرح یکی از مهمترین عناصر داستان بشمار می‌رود. درحقیقت این عنصر بمنزله چارچوب و اسکلت داستان است که شش عنصر گره‌افکنی، کشمکش، هول و ولا، بحران، نقطه اوج و گره‌گشایی را در بر می‌گیرد. نقد عنصر مذکور جهت پرده برداشتن از لایه‌های ساختار کلی داستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این پژوهش عنصر پیرنگ در رمان «الطريق الطويل» اثر نجیب‌الکیلانی نویسنده برجسته معاصر مصری مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. نویسنده در رمان یادشده با بکارگیری تعدادی حادثه که بین آنها رابطه علی معلولی برقرار است به طراحی این عنصر پرداخته و با ایجاد دو موقعیت دشوار هریک از اجزای شش‌گانه آن را در جایگاه خود قرار داده و به رمان هماهنگی و انسجام خاصی بخشیده است و بر همین اساس استنتاج می‌شود که رمان «الطريق الطويل» به دلیل تبحر و مهارت نویسنده در طراحی عنصر پیرنگ از اعتبار هنری و ارزش فنی بالایی برخوردار است.

**واژه‌های کلیدی:** رمان، پیرنگ، نجیب‌الکیلانی، الطريق الطويل.

۱. پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: Zahra\_asha@yahoo.com

**مقدمه**

داستان مجموعه‌ای از حوادث مرتبط با شخصیت‌های انسانی است که نویسنده آن را روایت می‌کند. هر داستان مطلوبی بعنوان یک کل هماهنگ از اجزا و عناصر گوناگونی تشکیل شده که مهمترین آنها عبارت است از: پیرنگ، شخصیت، سبک، زاویه دید، گفتگو، صحنه، موضوع و درونمایه. این اجزا و عناصر با یکدیگر مرتبط بوده و تک‌تک آنها برای هدف اصلی داستان ضروری است. براساس دیدگاه صاحب‌نظران داستان انواع مختلفی دارد که موارد ذیل از آن جمله است: ۱. رمان؛ ۲. داستان کوتاه؛ ۳. داستان بسیار کوتاه؛ ۴. داستان بلند (رمان کوتاه)؛ ۵. رمان.

داستان از دیرباز مورد توجه بشر بوده و هم‌زمان با تغییر و تحولات ادبی اشکال مختلفی به خود گرفته است. در روزگاران گذشته بیشتر جنبه سرگرمی داشته؛ اما در دنیای معاصر دارای جایگاه ویژه و اهمیت فراوانی است، از این جهت که براساس قواعد و معیارهای علمی معینی به نگارش درآمده و هدف خاصی را دنبال می‌کند، افزون بر اینکه بیانگر حقایق، وقایع و رخدادهای موجود در جامعه می‌باشد. پیشرفت و پیچیدگی دنیای معاصر باعث شده که نویسندانگان آرا و افکار انتقادی خود را بطرز ماهرانه‌ای در قالب داستان بیان کنند، پس از این جهت بررسی و تحلیل عناصر داستان روزبه روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند تا محققان و ناقدان عقاید و افکار داستان نویسان را به خوانندگان ارائه دهند.

مقاله حاضر، پژوهشی است که به تحلیل عنصر پیرنگ، یکی از عناصر هنری داستان، در رمان *الطريق* الطویل می‌پردازد. این رمان یکی از برجسته‌ترین رمانهای نویسنده اسلامی معاصر مصری، «نجیب الکیلانی» است.<sup>(۱)</sup> رمان مذکور اولین رمانی است که نجیب آن را در زندان به رشتۀ تحریر درآورد. دلیل نگارش این داستان شرکت در مسابقه رمان نویسی بود که از سوی وزارت آموزش و پرورش ترتیب داده شده بود. (نادی المدينة المنورة الأدبي، دراسات في الأدب الإسلامي، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۵۴) در آن هنگام شرکت زندانیان در مسابقات با نام اصلی ممنوع بود، بنابراین آن را با نام مستعار به همراه نامه‌ای که اسم حقیقی خود را در آن عنوان کرده بود فرستاد و برنده جایزه وزارت

آموزش و پرورش شد. جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۷ دستور خروج او را برای دریافت جایزه صادر کرد و این امر سبب شد که او را با عنوان «الاديب الذى خرج من المعتقل ليتسلم جائزة على مستوى الجمهورية» بخوانند. این رمان سپس از سوی وزارت آموزش و پرورش به عنوان کتاب درسی یکی از پایه‌های دبیرستان برگزیده شد (همان، ص ۵۴). رمان *الطريق الطويل* که مشتمل بر بیست و سه فصل و سیصد و هجده صفحه است، دارای سبکی ساده و فضیح می‌باشد و متن آن با آیاتی از قرآن کریم و سخنان حکیمانه، ضرب المثلهای رایج و آرایه‌های ادبی در زبان عربی زینت یافته است. نویسنده در نگارش آن از هر دو زاویه دید (درونی و بیرونی) استفاده کرده و در بکارگیری عنصر گفتگو از هر دو روش (گفتگوی شخص با خود و گفتگوی شخص با دیگری) بهره جسته است. از آنجا که این رمان، رمانی واقع‌گراست، اغلب صحنه‌های ترسیم شده در آن تصویر روشنی از مکانهایی است که نویسنده از نزدیک آنها را مشاهده کرده و شخصیتهای آن شخصیتهای مأносی است که نویسنده با آنها زیسته است و بنای عقیده برخی از ناقدان این رمان زندگی نامه نجیب است با توجه به اینکه مناظری از روستای محل زندگی اش در دوران کودکی و نیز برخی از اشخاصی را که با آنها زندگی کرده در رمان به تصویر کشیده است (الزهرانی، ص ۳).

در رمان *الطريق الطويل* حدود چهارده شخصیت اصلی و فرعی وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از: سلیمان، سعید، (دوست سلیمان)، عبدالدائم (پدر سلیمان)، فرید (عموی سلیمان)، شیخ حافظ شیحا (پدر سعید)، خضره (مادر سعید)، بسیمه (خواهر سعید)، و مرسی ابوعلف (کدخدا روستا).

حسن بن مرسی ابوعلف، مادر بزرگ سلیمان، خواهر شیخ حافظ، محمود (برادر سلیمان)، لیلی (خواهر سلیمان)، روحیه (پیرزنی که در تیمارستان بستری شده بود و از احوال بسیمه باخبر شد) از دیگر شخصیتهای داستان هستند که نسبت به موارد فوق نقش کمتری در داستان ایفا می‌کنند. لازم به ذکر است که مادر و مادر بزرگ سلیمان و خواهر شیخ حافظ در داستان از سوی نویسنده نامگذاری نشده‌اند. سلیمان قهرمان داستان است

به گونه‌ای که خواننده از فصل اول تا انتهای داستان او را می‌بیند و مسائل او را دنبال می‌کند. بقیه شخصیت‌ها نیز از جهت ایفای نقش بعد از قرار می‌گیرند.

نجیب در این رمان اوضاع اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی مصر را هم‌زمان با شروع جنگ جهانی دوم تا زمان رهایی مصر از یوغ استعمار پیر انگلیس به تصویر کشیده است. در این برھه مصر بدلیل پیامدهای جنگ و سلطه استعمار انگلیس دچار نابسامانی شده بود. وجود رهبران بی‌کفایت و دست‌نشانده مشکلات را دوچندان کرده بود. فقر، ظلم و ستم، ربا خواری، بی‌عدالتی، و ... مردم را به ستوه آورده بود. اوضاع و احوال معیشتی خانواده سلیمان و سعید (دو شخصیت داستان) بازتابی از این آشفتگی و هرج و مرج است. سلیمان دانش‌آموز سال سوم ابتدایی است. مادر بزرگ سلیمان و عمویش فرید نیز با آنها زندگی می‌کنند. فرید در پی ناکامی‌اش در تحصیل به اعتیاد روی می‌آورد. او به علت نداشتن کار و هزینه بالای مواد مخدر مجبور می‌شود زمینهای ارث پدریش را در معرض فروش بگذارد. از آنجا که فروش زمین به بیگانه ننگ و عار بزرگی شمرده می‌شود برادرش عبدالدائم (پدر سلیمان) علی‌رغم فقر و تنگدستی به ابو عفر رباخوار متوصل شده و برای خرید زمینها از او پول قرض می‌گیرد. بدلیل عدم توانایی عبدالدائم در بازپرداخت قرض، مشاجره و درگیری شدیدی بین او و ابو عفر رخ میدهد که در نهایت عبدالدائم مجبور می‌شود بخش عمدۀ‌ای از اموال خود را بفروشد.

بخش دیگری از داستان بیانگر مسائل و مشکلات خانواده سعید است. سعید دوست سلیمان و همکلاسی اوست. درآمد خانواده سعید همانند خانواده سلیمان اندک است. شیخ حافظ پدر سعید دکان خردۀ فروشی دارد. سواد ناچیز او باعث شده به امور سیاسی علاقه نشان دهد و دائمًا با دوستانش بحث و مذاکره سیاسی کند. آنها جنگ و استعمار انگلیس را عامل همه بدختیها در کشور میدانند. خانواده شیخ حافظ نیز یکی از قربانیان استعمار و جنگ است. شیخ حافظ به علت فقر مجبور می‌شود دخترش بسیمه را به عنوان خدمتکار به اسکندریه بفرستد؛ اما به علت جنگ، اربابش او را تنها رها کرده و فرار می‌کند، بدین ترتیب حواله ماهیانه که تنها رابط بسیمه و خانواده‌اش بود قطع می‌شود. شیخ حافظ برای اطلاع از بسیمه به اسکندریه می‌رود؛ اما او را پیدا نمی‌کند و

بدون بسیمه بر می‌گردد. در پی این ماجرا بحران خانواده شیخ حافظ را فرامی‌گیرد. شیخ حافظ گوشنه‌نشین شده و امور دکان را به همسر و پسرش می‌سپارد. پس از مدتی منزل را در روستا می‌فروشد و عازم شهر «القرشیه» می‌شود. بیخبری از بسیمه همچنان ادامه دارد تا اینکه خانواده شیخ حافظ بعد از شش سال از طریق زنی به نام روحیه از وضعیت بسیمه باخبر می‌شوند.

وی که به دلیل هتك حرمت از سوی اربابش و گریختن او دچار جنون شده، راهی تیمارستان می‌شود. شیخ حافظ پس از اطلاع از جریان به تیمارستان رفته و بسیمه را به القرشیه منتقل می‌کند. درنهایت بسیمه که بر اثر مشکل پیش‌آمده آرام و قراری ندارد زیر ریل قطار خودکشی می‌کند.

وضعیت خانواده سلیمان و سعید نمونه بارزی از انواع مصائب و مشکلاتی است که گریبانگیر جامعه مصر در زمان سلطه استعمار است. این مسائل باعث بوجود آمدن رگه‌هایی از انقلاب می‌شود که ابتدا بشکل اعتصاب و تظاهرات و سپس بشکل کودتا ظاهر می‌شود. مردم از پیر و جوان، دانش‌آموز و دانشجو، زن و مرد، و... وارد صحنه می‌شوند. دولت دست‌نشانده با حکومت خداحافظی می‌کند. انگلیس نیز با از دست دادن عامل اجرایی خود مصر را ترک می‌گوید و این کشور پس از هفتاد و چهار سال از چنگال استعمار رهایی می‌یابد.

مطلوب بالا گزیده‌ای از داستان است. در ادامه ابتدا به تعریف عنصر پیرنگ و بیان اجزای آن از دیدگاه صاحبنظران پرداخته، سپس اجزای این عنصر در داستان مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### طرح یا پیرنگ

مبث طرح یکی از مباحث پیچیده و اساسی در داستان است. طرح مجموعه‌ای از رویدادهای بدقت طراحی شده و بهم پیوسته است که در کشاکش نیروهای مخالف به اوج و سپس به نتیجهٔ نهایی میرسد (ایرانی، ۱۳۸۰: ص ۴۲۰). به گفتهٔ برخی دیگر از صاحبنظران، طرح در واقع اسکلت و چهارچوب داستان است و بطورکلی شرح خلاصه

و موجز حوادثی است که برای اشخاص رخ میدهد، یا به عبارت دیگر، حلقة بهم پیوسته و قایعی است که نویسنده برمیگزیند و با مساعدت آن خواننده را به جایی که می خواهد می رسانند (یونسی، ۱۳۴۱: ص ۳۳).

با مقایسه دو تعریف فوق میتوان دریافت که وجه اشتراک آنها عبارت است از مجموعه حوادث و رویدادهای بهم پیوسته و سلسلهوار که با نظم خاصی و برای رسیدن به نتیجه خاصی اسکلت داستان را به وجود می آورند. برخی نویسندهای در تعریف طرح رابطه علی و معلولی را مطرح میکنند چنانکه لارنس پراین از این موضوع سخن به میان آورده و میگوید: «طرح در داستان ترکیبی از رشته حوادث یا رویدادهای علی و معلولی است» (پراین، ۱۳۶۶: ص ۲۶).

محمد یوسف نجم نیز از طرح به «حکمة القصة» تعبیر نموده و معتقد است که: «حکمة القصة هي سلسلة الحوادث التي تجري فيها مرتبطة عادة برابطة سببية» (نعم، ۱۹۷۹: ص ۶۲) از نظرات فوق چنین برداشت میشود که حوادث داستان بوسیله رابطه علی و معلولی مانند زنجیرهای بهم پیوسته‌اند و به عبارت دیگر هر حادثه‌ای که در داستان رخ میدهد معلول حادثه قبل و علت برای حادثه بعد از آن میباشد. طرح رمان الطريقي الطويل نیز از این دسته است. با یک نگاه کلی به چهارچوب داستان مشخص میشود که استعمار انگلیس و جنگ جهانی دوم علت‌العلل همه حوادث است. سیطره استعمار موجب روی کار آمدن رهبران بیکفایت و دست‌نشانده و بدنبال آن نابسامانی اوضاع سیاسی و اجتماعی، اقتصادی، از قبیل فقر، ظلم، ستم، و ... گردیده است. این عوامل باعث به سته آمدن مردم و در نتیجه مخالفت با دستگاه حاکمه و استعمار شده که بشکل تظاهرات، اعتصاب و کودتا نمایان میشود و سرانجام این مخالفت به اوج رسیده و موجب برکناری حکومت دست‌نشانده و اخراج استعمار و رهایی از چنگال آن می‌گردد. عنصر پیرنگ بعنوان یکی از عناصر اساسی در داستان متشكل از شش عنصر به ترتیب ذیل است:

۱. گره‌افکنی؛ ۲. کشمکش؛ ۳. هول و ولا؛ ۴. بحران؛ ۵. نقطه اوج؛ ۶. گره‌گشایی.

پس از شرح و توضیح هر یک از عناصر مذکور به بررسی و تحلیل آنها در داستان می‌پردازیم.

### گره‌افکنی

گره‌افکنی به هم انداختن حوادث و اموری است که پیرنگ داستان و نمایشنامه را گسترش میدهد؛ به عبارت دیگر وضعیت و موقعیت دشواری است که بعضی اوقات بطور ناگهانی ظاهر می‌شود و برنامه‌ها، راه و روشها و نگرشاهایی را که وجود دارد، تغییر میدهد (میرصادقی، میمنت، ۱۳۷۷: ص ۲۳۰). به تعبیر دیگر، گره‌افکنی ایجاد وضعیت و موقعیت دشواری است که در آن کارها به هم گره می‌خورد و موجب گسترش درگیری نیروهای متقابل می‌گردد (میرصادقی، ۱۳۸۲: ص ۲۹۵)؛ این عمل بدین صورت است که نویسنده در آغاز طرح، گرهی در داستان ایجاد می‌کند و به اصطلاح حالت بغرنجی بوجود می‌آورد تا در نتیجه آن درگیری شخصیتها پدید آید (زادرنج، ۱۳۸۰: ص ۱۷).

در رمان *الطريق الطويل* دو گره وجود دارد: یک گره مربوط به فرید عمومی سلیمان و دیگری مربوط به بسیمه دختر شیخ حافظ است که بترتیب شرح هریک می‌آید. فرید در پی ناکامی و اوضاع نابسامان جامعه به مواد مخدرا اعتیاد پیدا می‌کند. هزینه بالای مواد مخدرا او را وادر به قرض کردن پول از برادرش عبدالدائم مینماید. عبدالدائم که درآمد چندانی ندارد قادر به مساعدت فرید نمی‌باشد. بنابراین فرید تصمیم می‌گیرد قسمتی از زمینهایش را بفروشد. این درحالی است که فروش زمین به بیگانه در روستا ننگ و عار بزرگی شمرده می‌شود. از طرف دیگر عبدالدائم نیز بعلت بیپولی توان خرید زمینها را ندارد و فرید ناچار است با فروش زمینها مالی بدست آورد. در این جاست که گره داستان ایجاد می‌شود:

«لم يكن مع عمي نقود لينفق على التدخين والأفيون فكان يلجأ إلى أبي ليقرض منه، أبي كان محدود الطاقة، فقير الموارد فعمد عمي آخر الامر إلى بيع بضعة قراريط من أرضه وإرتكب والذي أشد الارتكاب. فالعار كل العار في أن ينزل غريب، بل إن الموت أهون من ذلك عند أبي. فماذا يقول أهل القرية حينما يشطر حقلنا إلى شطرين، لقد وقع

أبی فی حیرة قاتلة، فعمی «فرید» یرید مالاً و أبی لیس معه جنیه واحد وعمی لابد أن  
یحصل على المال.» (الکیلانی، الطریق الطویل، ۱۹۸۵: ص ۵۷)  
ركود تجارت وخرید وفروش وگرانی یکی دیگر از پیامدهای جنگ و استعمار است  
که زندگی شیخ حافظ شیحا را دگرگون میسازد و او را دچار فقر و تنگدستی میکند؛  
همین امر باعث ایجاد گره میشود. سلیمان گره مذکور را اینگونه توصیف میکند: «لم  
أكن في حاجة لأن تخبرني أمي بأن حالة الشیخ حافظ شیحا تنحدر من سيء إلى أسوأ  
وانه يحصل على لقمة العيش و كأنه ينحتها من الصخر الصلد. لهذا أمعن في التفكير،  
لكن ماذا يعمل؟ لم يعد حاله خافيا على أحد، إن ملابس الأسرة الممزقة لتفضح عن  
حاله وسهوم سعيد ووجومه ينميان عما يختفي وراء جدران بيته من مأساة بطلها الغلاء  
و ضيق اليد» (همان، صص ۴۶-۴۷).

### کشمکش

کشمکش در اصطلاح مقابله دو نیرو و یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را  
میریزد. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ص ۷۴). کشمکش به دراماتیک شدن حادثه در داستان کمک  
میکند و بدان گرما و سرزندگی میبخشد (جواهر، ۱۳۷۲: ص ۲۹). به عقیده پراین، کشمکش  
بر اساس نیروهایی که با یکدیگر به منازعه برخاسته‌اند به سه دستهٔ ذیل تقسیم می‌شود.  
الف. انسان بر ضد انسان؛ ب. انسان بر ضد طبیعت؛ ج. انسان بر ضد خودش  
(پراین، ۱۳۶۶: ص ۲۸)؛ به عبارت دیگر کشمکش گاهی خارجی است، یعنی در خارج از  
شخصیت و در محیط جریان دارد، گاهی نیز داخلی است، یعنی در اعماق شخصیت  
صورت میگیرد (جواهر، ۱۳۷۲: ص ۲۹). بنابر نظرات مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که  
عنصر کشمکش باعث پویایی و تحرک داستان میشود بویژه اینکه اگر هر سه نوع  
کشمکش در آن با هم بکار گرفته شوند، در این صورت تحرک داستان دو چندان  
خواهد شد. بنابر تعریف و تقسیم‌بندی یادشده، کشمکش در دو گره داستان بررسی  
میشود.

فرید در پی اجرای تصمیم خود قطعه‌ای از زمینهایش را در معرض فروش قرار میدهد. عبدالدائم برای صیانت از کرامت خانواده و جامه عمل پوشاندن به آداب و سنت جهت حفظ زمین و عدم فروش آن به بیگانه به مرسي ابو عفر متول شده و از او پول با بهره قرض میگیرد: «عمی لابد آن يحصل على المال لذك عول على عرض بعض الأرض للبيع وقرر أبي شراء الأرض حفظاً لكرامة الأسرة ووفاء لتقاليدها للمحافظة على كل شبر من أرضنا وإمتدت يد أبي إلى الناس كي تقرض منهم المال بالربا الفاحش وكان مرسي أبو عفر أسرع هولاء جميماً لمد أبي بما يشاء من مال» (الکیلانی، الطریق الطویل، ۱۹۸۵: صص ۵۷-۵۸). کشمکش این گره در این مرحله شروع میشود؛ بدین ترتیب که «ابو عفر» برای پس گرفتن پول خود به عبدالدائم مراجعه میکند. عبدالدائم بعلت رکود تجارت پنه و نداشتن پول قادر به پرداخت قرض نیست؛ از طرف دیگر یک ماه تا موعد مقرر بین آنها باقی مانده است. درنهایت ابو عفر به عبدالدائم پیشنهاد میکند که گاوشن را بفروشد که این مسئله باعث ناراحتی عبدالدائم میشود.

با این تفاسیر درگیریها و کشمکشها بین آن دو پیش می‌آید.

«كان مرسي كالحنظل الشديد المراة و كان أبي مرغماً على تجرعه ...  
سلامات يا عبدالدائم .

فرد أبي في إيجاز: الله يسلمك.

- الدفع واجب يا زين الرجال .

- أبداً ... باقي شهر.

- حرام عليك يا عبدالدائم ... والله والله مال ناس ولا يخصني فيه مليم.

- لداعي لمثل هذا الكلام ... سواء أكان مالك أو مال الناس فأنا لأماطل أحداً وسأردّه

لك بالمليم الواحد، فالقطن ما زال متكتساً كما ترى و الحرب شلت حرفة التجارة و

الإنجليز خربوا بيوتنا.

- على كل حال يا عبدالدائم ... إذا لم تستطع بيع القطن فأعتقد أن بيع الجاموسة قد يساعدك كثيراً.

فضغط أبي على أسنانه كمن يحاول أن يوقف تياراً عارماً من الغضب وقال:  
أشكرك على نصيحتك ... لكن لي أن أتصرف كيف أشاء و خصوصاً أن بيننا وبين الميعاد شهرأً كاماً كما قلت لك ..

- هل تضايقتن مني يا عبدالدائم ...؟؟ أنا لا أقصد إيلامك و الله العظيم...» (همان، صص ۶۰-۶۲).

با توجه به مطالب بالا روشن میشود که کشمکش در این گره از نوع انسان بر ضد انسان است و دو نوع دیگر کشمکش در آن ذکر نشده است. گفته شد که شیخ حافظ بدلیل اوضاع نابسامان اقتصادی چنان دچار فقر و تنگدستی میشود که بدهست آوردن لقمه نان برای او مانند کندن صخره سخت است، بنابراین برای رفع این مشکل تصمیم میگیرد دخترش بسیمه را بعنوان خدمتکار به اسکندریه بفرستد: «لقد قرر الشیخ حافظ أن يرسل إبنته بسيمة لتشغل كخدمة في الاسكندرية عند أحد أثرياء الحرب (همان، ص ۴۷). در پی رفتن بسیمه، کشمکش این گره شروع میشود. یک کشمکش بین سعید برادر بسیمه و پسر ابوعفر (حسن بن مرسی ابوعفر) و دیگری بین خضره مادر بسیمه و شیخ حافظ صورت میگیرد. علت کشمکش بین سعید و پسر ابوعفر توهین او به سعید به علت خدمتکاری بسیمه است. این کشمکش از زیان سلیمان نقل میشود:

«كنا عائدين من المدرسه فقلت لسعيد :

- ما بك يا سعيد؟ أراك سريع الغضب، شديد الثورة هذه الايام؟  
- إن طبعي هكذا..

- لكن لم تكن بهذه الصورة العنيفة!  
- فعلاً أنا تعان ... متضايق ... لم أعد أتحمل كلمة من أحد.  
- ولم كل هذا؟  
- حسن بن أبوعفر قال لي بعض الكلام الفارغ هذا الأسبوع.

- ماذا قال بالحرف الواحد؟؟

- کلام لا يقال ولا يصح أن أنطق به ..

- لهذا الحد يا سعيد؟

- نعم لقد طعنني في الصميم ... قال لي ما هذه النفحة الكذابة ... أنت أختك خدامه ... !!!

(همان صص، ۷۴-۷۲)

کشمکش خضره و شیخ حافظ نیز بعلت قطع شدن حواله ماهیانه‌ای است که تنها رابط

بین بسیمه و والدینش میباشد. این کشمکش نیز از زبان سلیمان نقل میشود:

«- قلت لأمي و نحن نتحدث أثناء الطعام عن الشيخ حافظ و عراكه مع زوجته:

- ألم يات خبر عن بسيمة؟

- الحواله الشهيره هي التي كانت الصلة الوحيدة بينها وبين أبيها، لكنها إنقطعت هذا الشهر لا

يعلم أحد، وهذا هو السبب في الخلاف الذي وقع أمس بين حافظ و زوجته» (همان، ص

. ۱۰۸)

کشمکش در این گره نیز از نوع انسان بر ضد انسان است.

## هول و ولا

هول و ولا حالتی است که نویسنده برای وقایعی که در شرف تکوین است، در

داستان خود می‌آفریند و خواننده را مشتاق و کنجکاو به خواندن ادامه داستان میکند و

هیجان و التهاب او را بر می‌انگیزد (میرصادقی، ۱۳۸۰: ص ۷۶).

عنصر تعليق را شک و انتظار و اندر وا نیز گفته‌اند. اندر وا بمعنى سرگشته و حیران است

و در اصطلاح نمایشنامه و داستان بحالت بلا تکلیفی و انتظاری گفته میشود که خواننده

نسبت به سرانجام داستان دچار آن میشود (داد، ۱۳۷۸: ص ۱۲۵). به عقیده برخی صاحبنظران

اولین ویژگی که خوانندگان برای یک داستان خوب ذکر میکند شک و انتظار است

(بستانی، ۱۴۰۹: صص ۳۱-۳۲) و بدون انتظار، شکست داستان قطعی است چه اگر انتظاری

نباشد، رغبتی وجود نخواهد داشت (یونسی، ۱۳۴۱: ص ۳۵۰) از نظرات فوق برمی‌آید که

هول و ولا، و به تعبیر دیگر انتظار، از اهمیت ویژه‌ای در داستان برخوردار است، زیرا اگر

این حالت در خواننده وجود نداشته باشد، هیچ رغبتی به ادامه داستان ندارد و گویی که داستان از نظر او پایان یافته است. نجیب نیز در رمان «الطريق الطويل» بـشكل ماهرانه‌ای از این عنصر بهره جسته است چنان که در زیر می‌آید. هولولا در گره مربوط به فرید زمانی ایجاد می‌شود که او به علت سبک کردن بار مخارج زندگی بر برادرش عبدالدائم و نیز یافتن کار در قاهره به وی پیشنهاد میدهد که شش قیراط (واحد اندازه‌گیری مساحت) باقیمانده زمین‌هایش را بخرد و پولش را یکجا به او بپردازد. «إنَّ كِرامَتِي وَخُلُقِي يَأْبَانُ عَلَى أَنْ أَعِيشَ عَالَةً عَلَيْكَ عَاطِلًا خَامِلًا ... يَجِبُ أَنْ تَحْرُكَ وَأَبْحَثَ لِي عَنْ عَمَلٍ وَأَرْجُو أَنْ تَكْمِلَ عَوْنَكَ لِي وَتَشْتَرِي مِنِي هَذِهِ الْقَرَارِيَّاتِ السَّتَّةِ وَتَعْطِينِي ثُمَّنَهَا دَفْعَةً وَاحِدَةً لَأَتَيَ سَآخِذُ هَذَا الْمَبْلَغَ وَأَذْهَبُ إِلَى الْقَاهِرَةِ وَأَبْحَثُ لِي عَنْ عَمَلٍ» (الکلاني، الطريق الطويل، ص ۱۹۸۵: ۷۸).

این پیشنهاد درحالی است که عبدالدائم در بدترین شرایط مالی بسر می‌برد و این وضعیت روزبه روز وخیمتر می‌شود. بار قرض مرسي ابوغفر و مراجعات پی درپی او برای بازپس‌گیری مبالغ مقروضه نیز مسئله دیگری است که وحامت را دوچندان می‌کند. از طرف دیگر فرید نیز باید کاری پیدا کند و این امر با فروش بقیه زمینها امکان‌پذیر است. حال با این اوصاف چه اتفاقی خواهد افتاد؟ عبدالدائم زیر بار قرض قد خم کرده، فروش زمین به بیگانه نیز عیب و ننگ است. آیا عبدالدائم دوباره مبلغ جدیدی از ابوغفر می‌گیرد و یا به فرید اجازه میدهد تا زمین را به دیگری بفروشد؟ وصف این حالت از زبان سلیمان بسیار شنیدنی است: «بقيت مسألة هامة من أين يأتي أبي بالمال اللازم لشراء الستة قراريط؟ إنَّ أَبِي لَمْ يَسْدُدْ مَا عَلَيْهِ حَتَّى الْآنِ، وَمَرْسِي مازال يوالينا بزيارتة السمجة بمبرر وبلا مبرر والضنك الذي نعيش فيه يتضخم ويزداد يوماً بعد يوم وَأَبِي قد أغرق الشيب سواد رأسه وأنهك من قواه، وعمي لابد له أن يبحث عن مستقبله بعد أن أصبح في حكم المفلس ... هل يصم أبي أذنه هذه المرة ويترك عمي ليبيع هذه القراريط لأي انسان، ولا داعي لهذا التمسك الشديد، ولا لهذه الفقرة التي تقول لن ينزل أرضنا غريب» (همان، ص ۷۹).

مطلوب بالا بطرز شگفت‌آوری حالت هول و ولا را در خواننده بوجود می‌آورد و او را بیصبرانه به پیگیری سرنوشت فرید و طرح سؤالاتی از زبان سلیمان از قبیل: من این یائی ...، هل یصم ابی ...؟ مینماید. هول‌وولا درگره بسیمه با فرستادن نامه و نیامدن جواب بعد از قطع شدن حواله ماهیانه شروع می‌شود. نیامدن جواب نامه موجبات گریه و زاری خضره و نگرانی و دغدغه شیخ حافظ را فراهم می‌کند؛ به همین جهت شیخ حافظ تصمیم می‌گیرد به اسکندریه برود و بسیمه را با خود بیاورد. این حالت در گفتگوی سلیمان و مادرش توصیف شده است:

«- ولم لا يستفسرون عنها بخطاب مستعجل؟

- أرسل أبوها خطابا لكن لم يأت بنتيجة.

- ما معنى ذلك؟

- لا أحد يعلم ومن أجل هذا فأمها المسكينة تبكي دائما، و جعلت حياة الشیخ حافظ نکدا في نکد.

- شيء يغير.

- على كل حال الشیخ حافظ يبدو أنه مستعد للسفر بنفسه إلى الاسكندرية وفي نيته أن يحضر بسمة إلى هنا» (همان، صص ١٠٩-١٠٨).

شیخ حافظ بعد از رفتن به اسکندریه به سراغ خانه زنی می‌رود که نگهداری بسیمه را به او سپرده است؛ در این هنگام پیرزنی او را صدا می‌زند. شیخ حافظ ماجرا را برای او توضیح میدهد و از او درباره همان زن و بسیمه سؤال می‌کند. پیرزن در جواب به او می‌گوید آن زن در یکی از جنگهای آلمان از بین رفته و از بسیمه هیچ خبری ندارد:

«لقد ذهب الشیخ حافظ و ما أن وصل إلى الأسكندرية حتى قصد إلى حيث تسكن المرأة التي تعهدت برعايتها بسمة وما إن قرع الباب حتى صاح به إمرأة عجوز على بعض خطوات من المنزل.

- تعال هنا يا أستاذ ... على من تسأل؟

وأنبرها الشیخ حافظ على بغیته فقالت المرأة في دهشة.

- ماتت على أبشع صورة في أثناء إحدى الغارات الألمانية.

فشحب وجه الشيخ حافظ و هتف قائلاً :

- وأين بسيمة...؟ بسيمة ابنتي ...

- لا أعرفها ولا أعلم عنها شيئاً» (همان، صص ۱۱۶-۱۱۷).

شيخ حافظ با نگرانی آدرس را بیرون میآورد و باحیرت و سرگردانی شروع به جستجو از مکانی که بسیمه درآن کار میکرد، میکند. در حالیکه در میان ویرانه‌ها میگردد و بسیمه را جستجو میکند.

«أخرج الشيخ حافظ العنوان في لففة و إنطلق هائما على وجهه يبحث عن المكان الذي تعمل فيه بسيمة وأخذ الشيخ حافظ يقطع هذه الخرائب جيئة و ذهابا بلاغية و هدف ... هل كان يبحث عن بسيمة وسط تلك الأنقاض؟» (همان، صص ۱۱۷-۱۱۹).

شيخ حافظ پس از چند روز، عصبانی و پریشان خاطر، و بدون بسیمه به روستا برمیگردد و معلوم نیست که چه اتفاقی برای او افتاده است.

«و بعد أيام عاد الشيخ حافظ من الاسكندرية.

لم تكن بسيمة معه. وكان جبينه مقطباً ساخطاً و نظراته تائهة زائفة.

هل ماتت بسيمة؟ هل رفضت الحضور مع أبيها؟» (همان، ص ۱۱۵).

در عبارات بالا ملاحظه میشود که چگونه نجیب با گم شدن بسیمه هولوولا را در خواننده ایجاد کرده است. عباراتی مانند: لأحد يعلم، شيء يحير...، لا أعلم عنها شيئاً، هل ماتت بسيمة؟، هل رفضت الحضور مع أبيها؟ هولوولا را دو چندان میکند و به تعبیر دیگر، نجیب بطرز ماهرانه‌ای خواننده را در حالتی از حیرت، بیقراری و انتظار قرار میدهد بگونه‌ای که بیصرانه خواهان پیگیری داستان است.

## بحران

بحران در اصطلاح ادب لحظه‌ای در داستان یا نمایشنامه را گویند که کشمکش به اوج میرسد و منجر به تصمیم‌گیری میشود (داد، ۱۳۷۸: ص ۴۶) و به عبارت دیگر بحران

داستان لحظه یا دوره‌ای از زمان است که ظرف آن تغییر قطعی داستان بوقوع می‌پیوندد (یونسی، ۱۳۴۱ش: ص ۳۴۸). بحران داستان را غافلگیری نیز نامیده‌اند و غافلگیری عبارت است از: مواجه ساختن خواننده با وضعیت یا رخدادی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی. این عنصر گاهی به صورتی ترسیم می‌شود که هر چند ماتوقع رخ دادن آن را داریم؛ اما با نوعی از تعجب و شگفتی همراه است. گاهی نیز به صورتی ترسیم می‌شود که کاملاً ناگهانی و غیرقابل انتظار است. (بستانی، ۱۴۰۹: ص ۱۷۱؛ یونسی، ۱۳۴۱ش: ص ۳۴۹).

بحران در نتیجه افزایش و شدت یافتن درگیریها و کشمکشها بوجود می‌آید؛ بنابراین با توجه به میزان شدت کشمکش در روند عملی داستان ممکن است بحرانهای متعددی رخ دهد که هر یک در فرارسیدن نقطه اوج کمک کنند؛ اما قاعده کلی ترتیب قرار گرفتن بحرانها در داستان باید بگونه‌ای باشد که شدت آنها افزایش یابد؛ به این معنی که شدت بحران دوم بیش از بحران اول و بحران سوم بیش از بحران دوم و تا آخر... باشد؛ همچنین نویسنده نباید هیچ یک از بحرانها را آنچنان بر جسته سازد که از قدرت اوج واقعی داستان بکاهد (یونسی، ۱۳۴۱ش: ص ۳۵۴).

در دو گره داستان نیز بحران به اشکال مختلف نمایان و مشهود است، چنانکه ذکر آن می‌آید. پس از پیشنهاد فرید به عبدالدائم جهت خرید آخرین قطعه از زمینها و عدم توانایی مالی او و نیز مشکل فروش زمین به بیگانه، عبدالدائم در گرداب مشکلات غوطه‌ور می‌شود. در این اوضاع ناسامان ابوغفر برای بازپس‌گیری قرض به سراغش می‌آید درحالیکه دو ماه از وعده آن گذشته است. در این هنگام اولین مرحله بحران شروع می‌شود، زیرا ابوغفر، عبدالدائم را به شکایت تهدید می‌کند:

«لقد فرغ صبری يا عبدالدائم و الشهـر الذي كان ميعاداً لسداد المبلغ أصبح شهـرين وأنت تعلم أنه لولا العـشرة و الجـيرة و طـول العـاملة لما تـرددت في رفع الامر للـمحكمة». (الکیلانی، الطـريق الطـویل، ۱۹۸۵: ص ۸۰). عبدالدائم از روی ناچاری سکوت کرده و مجددًا به ابوغفر پیشنهاد می‌کند که با پرداخت ربا مبلغ جدیدی از او قرض کند؛ همچنین به ابوغفر وعده میدهد که گاو را به او ببخشد و به این ترتیب معامله دیگری بین آن دو صورت می‌گیرد:

«كان أبي يتجرع هذا الكلام تجرعاً رغم أنه و كان صامتاً لا يرد حتى ينتهي مرسى من  
كلامه المكرر المحفوظ الذي لا يتغير إلا قليلاً.

- وقال أبي فجأة:

- إسمع يا مرسى أنا في حاجة ماسة إلى مبلغ جديد.

- من أين يا عبدالدائم؟

- تصرف كيف شئت، المهم عندي هو إحضار المبلغ و ساعطيك الربح الذي تريده،  
مفهوم؟

- أعطيك الجاموسة التي طلبتها مراراً و تمنيت شراءها فهل هذا يسرك؟

- لا مانع عندي.

وهكذا تمت الصفة الجديدة على هذا الوجه» (همان، صص ٨٢-٨١).

عبدالدائم با دادن وعدة ربا و بخشیدن گاو، آتش این بحران را فرو می‌نشاند، اما موضوع به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه بحران دیگری شکل می‌گیرد که تمام اعضای خانواده را درگیر می‌کند؛ عبدالدائم به وعده خود وفا کرده و گاومیش را به ابو عفر می‌بخشد. هنگامی که ابو عفر گاو را از خانه خارج می‌کند، علاوه بر عبدالدائم هریک از افراد خانواده ناراحتی خود را به شکلی بروز میدهند، گویی که یکی از اعضای خانواده را از دست داده‌اند. توصیف این بحران از زبان سلیمان بسیار شنیدنی است: «ولن أحذثك كثيراً عن أبي حينما جاء ابن مرسى عفر وأخذ الجاموسة ... كان ييدو وكأنه فقد عزيزاً لديه، أو أن الجاموسة كانت أحد أفراد الأسرة ثم إنحطفت إنحطافاً وكانت ليلى ومعها محمود يتسبثان بها أيمماً تشتبث و يقفن بباب البيت و يمنعنها من الخروج بسذاجة وبراءة، أما جدتي فقد كانت تقول لي:

- يا سلیمان يا ولدی، البهائم عندها وفاء کثیر، و تعرف صاحبها ويعزز عليها فراقه، أما رأیت جاموستنا وهي تزعق في إستغاثة وألم والدموع تنسكب من عينيها؟...  
ولما رأت جدتي التأثر البادي على وجهي قالت: لا تحمل هماً يابني ... المال و البهائم في إنتقال دائم تروح اليوم و تأتي غداً لابد و أنّ ربنا سيفرجها ونشترى أخرى وأخرى،

إذهب أنت و ذاكر لك درسين... أما أمري فلم تنطق بكلمة واحدة وكان في صمتها حزن بلغ وأسف عميق لأنها آثرت أن تخزن آلامها فلاتبوح بها لأحد» (همان، صص ۸۲-۸۳).  
بنابر مطالب مذکور روشن میشود که کشمکش و درگیری بین عبدالدائم و ابوعفر با تهدید وی به شکایت شدت گرفته و تبدیل به بحران میشود و پس از فروش گاویش این بحران از حد آن دو فراتر رفته و اعضای خانواده را نیز درگیر میکند؛ بنابراین گره مذکور دارای دو بحران است که بحران دوم شدیدتر از بحران اول است. بحران مربوط به گره بسیمه زمانی شکل میگیرد که شیخ حافظ نالمید و بدون بسیمه از اسکندریه برمیگردد و پس از برگشت او حزن و اندوه و ترس و وحشت خانواده اش را فرا میگیرد. شیخ حافظ اشک ماتم میریزد و خضره دیوانهوار و با صدای بلند فریاد میکشد. اهالی محله با شنیدن صدای گریه و فریاد به خانه شیخ حافظ روی میآورند: «وساد الوجوم أسرة الشیخ حافظ و وقفوا مشدوهين محزونين و قصد الشیخ حافظ إلى حجرة داخلية و باقي أفراد الأسرة مندفعين وراءه، و الخوف والدهشة يعقدان ألسنتهم، و جلس الشیخ و تسللت الدموع الصامتة على خده، فطار الصواب والتأني من رأس خضرة و صرخت بأعلى صوتها و إختلط النحيب بالبكاء و كان صراخ وكان إزدحام حتى إكتظت الدار بمن فيها من أهل الحارة» (همان، ص ۱۱۶).

این بحران زمینه بحران دیگری است که زندگی شیخ حافظ را متحول میسازد. شیخ حافظ در پی این رخداد، اداره دکان خرد هفروشی را به همسرش خضره و پسرش سعید میسپارد و برای مدتی طولانی خانه نشین میشود:

«وآخر الشیخ حافظ بعد هذه الأزمة أن يلزم داره و يختفي عن أعين الناس لفترة طويلة وترك محل الخردوات لزوجه ولابنه سعيد يديران حركته» (همان، ص ۱۲۰).

این بحران همچنان ادامه دارد تا اینکه شیخ حافظ بطور غیرمنتظره تصمیم میگیرد خانه و دکانش را بفروشد و روزتا را به قصد سکونت در «القرشیه» ترک کند: «ولكنا في أحد الأيام فوجئنا بأمر غريب. دخلت أمري و قالت لأبي : الشیخ حافظ شيئاً عرض داره للبيع. فاھتم أبي بالامر المفاجئ و قال: ماذا؟ الشیخ حافظ بیع داره...؟

عجبًا... فقالت أمي: ومحل الخردوات أيضًا.

- هل وجد له داراً أجمل و مكاناً آخر أنساب لتجارته؟

- كلام، لا هذا ولا ذلک.

- سيعادر القرية كلية مع أسرته.

و فغر أبي فاه من الدهشة وقال: إلى أين؟ ما هذا الذي تزعمين؟

- يقولون إنه ذاذهب إلى بلدة القرشية حيث أصل أسرته وأسرة والده الضابط المطارد...

- شيء غريب... وتحول مفاجيء لم يكن يتصورها أحد... وبعد هذه الإقامة الطويلة يتحول عن قريتنا...؟

وهمسـت أمي في صوت خفيضـ.

- منذ أن فقد إبنته لم يحالـفـهـ التوفـيقـ فيـ كـثـيرـ منـ تـصـرـفـاتـهـ» (همـانـ، صـصـ ۱۲۱\_۱۲۰)

براسـاسـ مـطـالـبـ بالـأـلـاـ درـ بـرـ بـرـانـ درـ گـرـهـ بـسـيمـهـ مـلاـحـظـهـ مـيـشـودـ كـهـ اـيـنـ حـالـتـ درـ سـهـ مـرـحلـهـ وـ بـهـ اـشـكـالـ مـخـتـلـفـ خـوـدـ رـاـ نـشـانـ مـيـدـهـدـ كـهـ هـرـ مـرـحلـهـ اـیـ اـزـ مـرـحلـهـ قـبـلـ شـدـيـدـترـ استـ وـ شـدـتـ آـخـرـینـ مـرـحلـهـ بـهـ حـدـیـ استـ كـهـ خـوـانـنـدـهـ رـاـ كـامـلـاـ غـافـلـگـیرـ مـيـکـنـدـ. چـانـکـهـ عـبـارـاتـ «فـوـجـئـنـاـ بـأـمـرـ غـرـبـ»، «إـهـتـمـ أـبـيـ بـالـأـمـرـ المـفـاجـيءـ»، «وـ فـغـرـ أـبـيـ فـاهـ مـنـ الـدـهـشـهـ»، «شـيـءـ غـرـبـ...»، «تـحـولـ مـفـاجـيءـ» وـ «لـمـ يـكـنـ يـتـصـورـهـ اـحـدـ» نـيـزـ بـرـ هـمـيـنـ حـالـتـ دـلـالـتـ مـيـکـنـدـ.

### نقطة اوج يا بزنگاه

بـزـنـگـاهـ درـ اـصـطـلـاحـ اـدـبـيـ نقطـهـايـ استـ كـهـ درـ آـنـ بـحـرـانـ بـهـ نهاـيـتـ روـيـارـوـيـيـ وـ

تعـارـضـ خـوـدـ مـيـرـسـدـ وـ بـهـ گـرـهـگـشـايـيـ دـاستـانـ مـيـ اـنجـامـدـ. (مـيـرـصـادـقـيـ، ۱۳۸۰: صـ ۷۶)؛

بهـ تعـبـيرـ يـوـسـفـ نـجـمـ، نقطـهـ اـوجـ بـلـنـدـايـيـ استـ كـهـ نهاـيـتـ پـيـچـيدـگـيـ وـ گـرـهـافـكـنـيـ حـوـادـثـ دـاستـانـ استـ. زـمانـيـ كـهـ خـوـانـنـدـهـ بـهـ اـيـنـ مـرـحلـهـ مـيـرـسـدـ، بـسـيـارـ مـتـأـثرـ مـيـشـودـ وـ نـفـسـهاـيـشـ تـنـدـتـنـدـ مـيـزـنـدـ وـ اـشـتـيـاقـشـ بـرـايـ شـناـختـ گـرـهـگـشـايـيـ دـوـ چـنـدانـ مـيـگـرـددـ (نجـمـ، ۱۹۷۹: صـ ۴۳).

نقطه اوج داستان نتیجه منطقی حوادث پیشین است که همچون آبی در زیرزمین جریان داشته و از نظر پنهان مانده است و جاری شدن آب بر زمین پایان ناگزیر آن است. منطق مسیر حوادث داستانی نیز ممکن است از نظر خواننده پنهان بماند، اما وقتی به نتیجه نهایی آن میرسد، خواننده آن را میپذیرد. اثری ممکن است بزنگاههای متعدد داشته باشد و بزنگاهی قویتر از بقیه باشد. عموماً بزنگاه اصلی بر بزنگاههای دیگر مقدم است (میرصادقی، ۱۳۸۰: صص ۷۶-۷۷).

از نظرات فوق این نتیجه حاصل میشود که حوادث پیشین زمینه‌ای برای این مرحله و این مرحله نیز زمینه‌ای بر آخرین عنصر از عناصر پیرنگ یعنی گره‌گشایی است و رسیدن به این مرحله به منزله رسیدن به قله است که نقطه‌ای بلندتر از آن وجود ندارد جز سراشیبی و محل فروض و این سراشیبی و محل فروض همان گره‌گشایی است که در مرحله بعد اتفاق میافتد. بزنگاه در گره فرید زمانی بوجود میآید که ابوعفر بدلیل تأخیر عبدالدائم در پرداخت قرضش عليه او شکایتی ترتیب میدهد. در این صورت عبدالدائم یا باید قرض را پرداخت کند و یا اینکه در معرض اقدامات قانونی قرار گیرد: «فقد قدم مرسی أبوعفر شکوى ضد والدى لتأخير فى سداد الديون، و كان الموقف واضحًا لاغموض فيه فإما أن يسلد أبي ما عليه و إما أن يعرض نفسه للإجراءات القانونية التي لا ترحم ...» (الکیلانی، الطريق الطويل، ۱۹۸۵: ص ۱۵۳).

عبدالدائم که کاملاً از هر جهت در مضيقة مالی است از ابوعفر میخواهد که به او فرصت دیگری بدهد، اما ابوعفر نمی‌پذیرد، بنابراین مشاجرة سختی بین آنها درمیگیرد و در نهایت ابوعفر به عبدالدائم پیشنهاد میکند که بخشی از زمینهایش را به او بفروشد. این جاست که بحران پیش‌آمده بین آن‌دو به اوج و نهایت میرسد. تمام عضلات عبدالدائم به لرزه افتاده و تصمیم میگیرد به ابوعفر هجوم آورد و سرش را از بدنش جدا کند. ناگهان فریاد میکشد و میگوید: اگر از رسوایی نمیترسیدم به تو یاد میدادم مشورت چگونه است. ابوعفر او را به شکایت تهدید می‌کند و عبدالدائم نیز در پاسخ میگوید: «به جهنم ای پست و بی‌اصل و نسب». «قال أبي:

- أنت تعلم يا مرسى أبوغفر أني دفعت لك حتى الآن نصف ما على ولم يعد في  
مقدوري أن أدفع لك أكثر من ذلك هذا العام ...
- ما ذنبي يا عبدالدائم؟ كل انسان أولى بحقه يا صاحبي ...
- أنا لأعارض في ذلك ... كل ما أرجوه أن تنتظر فرصة أخرى على أساس أن أدفع لك  
ما تراه مناسباً من الربح.
- لا أستطيع يا عبدالدائم ... إنها أموال ناس لأمتك منها شيئاً ... لا تواخذني أني مضطر  
إلى ذلك إضطراراً.
- قلت لك ألف مرة لايهمني أكانت أموالك أم أموال ناس ... لكن يجب أن تفهم  
الوضع وتقدير الظروف ... ألسن استساناً؟
- سامحك الله يا عبدالدائم ... هل هذا جزء من أعانك في الشدة؟
- أية إعانة يا مرسى ... لقد إمتصصت دمي وكدرت عيشي وأخذت من الربي ما يوازي  
ربع ما إفترضته منك ... أنت مستغل ليس لك قلب ...
- هل جئت هنا للشجار أم لدفع المبلغ؟ لن نصل إلى نتيجة بهذه الطريقة يا عبدالدائم ... لن  
 تستطيع سداد ديونك إلا إذا سلكت طريقاً واحداً ...
- ما هو؟
- أعنديك إستعداد لأن تبيع لي نصف فدان من أرضك؟
- و إختلقت كل عضلة في جسد أبي عند سماعه لهذا الكلام و صور له شيطانه أن ينقض  
على مرسى ليفصل رأسه عن جسده و صاح:
- آه يا مرسى وقح ...! أهذه هي مشورتك؟ لولا خوفي من الفضيحة لعلمتكم كيف تكون  
المشورة ... أشك إلى الحكمة ... إذهب إلى جهنم يا عديم الاصل ... يا نذل ...» (همان،  
صص ١٥٣ - ١٥٥)

با توجه به عبارات فوق الذكر روشن ميسود که چگونه نویسنده نقطه اوج را در این  
گره به تصویر کشیده طوریکه خواننده را به تکاپو وامیدار و اشتیاق او را برای  
گرهگشایی دو چندان میکند. گره بسیمه هنگامی به نقطه اوج میرسد که سلیمان نامهای

از سعید دریافت میکند. سلیمان پس از گشودن نامه با صحنه عجیبی مواجه میشود. نامه فقط حاوی چند کلمه است که سعید در لابالی آن به سلیمان خبر داده که او و پدرش چهار روز بعد از تاریخ نامه برای تحويل گرفتن بسیمه به قاهره می‌آیند.

«لقد وصل لک خطاب من سعید حافظ.

- وأین هو ..!

- وقدم عمی الخطاب فوجده لايزيد على بعض كلمات موجزة: أخي سليمان أرجو إنتاري بعد أربعة أيام من تاريخه، لأنني سأتي مع والدي إلى القاهرة لإسلام بسيمة وشكرا ...» (همان، ص ۲۸۶).

در این هنگام بحران بسیمه در ذهن سلیمان به نقطه اوج میرسد و شگفتزده و حیران از خود میپرسد چگونه ممکن است که بسیمه پس از شش سال برگردد، چنین چیزی فقط در اسطوره‌ها و افسانه‌ها امکانپذیر است. غیرمنطقی است که او از حملات هیتلر به اسکندریه جان سالم به دربرده باشد و اگر در قید حیات باشد چه چیزی مانع پیدا شدن او در این مدت شده است. شنیدن این خبر چنان سلیمان را هیجانزده نموده که درنهایت چار تعارض میشود و از خود میپرسد که آیا حواب دیده یا چنین چیزی حقیقت دارد.

«بسیمة؟ كيف ذلك؟ وبعد ستة أعوام أو يزيد تعود بسيمة؟ إن هذا البعث لا يكاد إلا في الأساطير أو الأفاصيص المفتعلة ... لقد إننتهت بسيمة الصغيرة من زمن بعيد، ... يا الهى؟ إنها أفلتت من غارات هتلر على الاسكندرية. وإذا كانت على قيد الحياة طوال هذه المدة، فما الذي حجبها عن الظهور؟ يا الهى أنا فى حلم أم أن ما أراه حقيقة واقعة...؟» (همان، ص ۲۸۶-۲۸۷).

بر اساس مطالب بالا روشن میشود که نهایت بحران و رویارویی، و به تعبیر دیگر نقطه اوج در این گره، در وجود شخصیت سلیمان هویدا شده است و نجیب چنان ماهرانه این عنصر را در رمان بکار گرفته است که شور و شوق خواننده را برای گره‌گشایی برمی‌انگیزد.

### گره‌گشایی

گره‌گشایی، حادثه یا حادثه‌هایی است که بدنبل بزنگاه اصلی پیرنگ پیش می‌آید و به معنی باز شدن گره‌افکنیهای پیرنگ در پایان داستان و نمایشنامه است. (میر صادقی، مینت، ۱۳۷۷: ص ۲۲۰؛ به عبارت دیگر، گره‌گشایی نتیجه گشودن رازها و معماها، برطرف شدن سوءتفاهم‌ها، و پایان انتظارهایست. در این عمل سرنوشت و عاقبت کار شخصیت یا شخصیتهای داستان مشخص می‌شود. (میر صادقی، ۱۳۸۲: ص ۲۹۷). قواعد خاصی در این خصوص وجود ندارد جز یک قاعدة کلی و آن اینکه وقتی داستان به اوج رسید باید هرچه زودتر تمام شود، زیرا هرگونه تعلل و سستی در این نقطه نتیجه‌ای جز پایمال کردن رمان در برندارد (سلیمانی، ۱۳۷۴: ص ۱۷۳).

گفته شد که بزنگاه نقطه اوج داستان و مانند قله کوه است که بالاتر از آن نقطه دیگری نیست؛ بنابراین نویسنده داستان راهی جز فرود آمدن از این قله ندارد و این امر جز با گره‌گشایی صورت نمی‌پذیرد؛ از این‌رو تأکید شده که داستان بسرعت پایان یابد. دو گره رمان حاضر نیز هر یک بشکلی بازمی‌شوند که شرح آنها در زیر خواهد آمد.

گره مربوط به فرید بدین ترتیب گشوده می‌شود که عبدالدائم در پی شکایت ابوغفر هیچ راهی برای پرداخت قرضهایش پیدا نمی‌کند؛ بنابراین مجبور می‌شود تمام چهارپایان خانه اعم از گاو، گوسفند، الاغ، و نیز همه طیور مانند مرغ و خروس به اضافه وسایل کشاورزی و محل نگهداری آنها را در معرض فروش قرار دهد. توصیف این موضوع از زبان سلیمان بسیار شنیدنی است:

«حينما عدت إلى منزلنا في القرية في آخر العام الدراسي بعد نجاحي، كان هناك في إنتظاري أشياء تؤلم النفس حقاً لقد باع أبي كل ما عنده من أبقار و نعاج حتى حمارنا لم أجده في مكانه، أما أمري فلم تبق على الطيور؛ لهذا كان البيت في صمت القبور و أدوات الزارعه من طنبور و نورج و زحافات قد إختفت بدورها. الاذهبى من ذلك و الامر أن البيت الاضافي – حيث كان توجد البهائم والادواء الزراعية من قبل – هو الآخر لم يعد في حوزتنا و لم يكن من الصعب أن أدرك مظاهر العوز و الفقر تظهر بوجهها الكالح في كل ركن من الاركان» (الكيلاني، الطريق الطويل، ۱۹۸۵: ص ۱۸۷).

گره بسیمه نیز با برگشت او گشوده میشود؛ از این قرار که سلیمان پس از دریافت نامه سعید و وعده او برای آمدن به قاهره همراه پدرش متظر آنها میماند؛ اما در موعد مقرر خبری از آنها نمیشود. در آن ایام امتحانات سلیمان به پایان میرسد و تصمیم میگیرد به روستا برگرد. یک روز قبل از سفر، سعید بطور غیرمنتظره نزد او میرود. سلیمان خیلی مشتاق میشود که علت نیامدن آنها را بداند، بنابراین بیصبرانه از سعید سؤال میکند و او نیز بنا راحتی به سلیمان پاسخ میدهد که او و پدرش به قاهره آمده‌اند و بسیمه را با خود برگردانده‌اند:

«و قبل سفری بیوم واحد نزل علی سعید حافظ بنته ... وأحسست بمیل جارف  
لمعرفة الامر ولم أستطع الانتظار أكثر من ذلك فقلت:  
- لقد أرسلت لي خطاباً تطلب مني إنتظارك أنت و والدك ...  
- أجل، لكن لم أجده ما يدعو لمقابلتك تلك المرة.  
- اذاً فقد أتيت إلى القاهرة؟  
- طبعاً.

و بدا التأثر والألم على وجه سعید، فأوجست خيفة، لكنّي تشجعت وقلت: هل وجدتم بسیمه و عادت معکم.

- نعم لكن ليتها لم تأت» (همان، صص ۲۹۰ - ۲۸۸)

سلیمان بدليل اظهار ناراحتی سعید وارد جزئیات مربوط به بسیمه نمیشود؛ اما این فرصت برای او پیش می‌آید که به القرشیه برود. خواهر شیخ حافظ ماجرای بسیمه را بطور کامل برای او شرح داده و میگوید که برگشت بسیمه ضربه سختی به آنها وارد کرده، زیرا او دچار جنون و ناراحتی روحی شده است.

«وعلمت بكل ما حدث لبسیمة حينما بلغت القرشیه أخبرتني أخت الشیخ حافظ عن كل شيء قالت لي:

- آه لو تعلم حالنا حينما وصلت بسیمة إلينا.  
- لقد آثر سعید الصمت ولم يخبرني بشيء.

- له العذر ... لقد صدمنا صدمة قاسية ...

- كيف؟

- كان يوما مشئوما، أقسى مما لو كنا دفنا بسيمة فى القبر وأهلنا عليها التراب ... لقد أتى بها أبوها تحت ستار الليل ... وعندما دخلت البيت كانت تصرخ وتبكي وتهذى كالحمومة ... وظلت حياتها بعد ذلك متسمة بين فترات من الذهول قد تطول وقد تقصر، وفترات من الهياج والهذيان والبكاء» (همان، صص ٢٩٢-٢٩١).

خواهر شيخ حافظ موضوع را ادامه داده و سپس علت دیوانگیش را بیان میکند و میگوید اربابش به او خیانت کرده و هنگام جنگ او را تنها در پرت سعید رها کرده و بسیمه نیز پس از فرار اربابش تصمیم گرفته خودش را به دریا بیندازد؛ اما او را نجات داده‌اند:

«و فهمت من كلامها أيضاً أنَّ سيدها حينما غادر بور سعيد إلى الإسكندرية مرة ثانية، تعمد أن يهرب منها ... و يظهر أنَّ المسكينة قد هالتها الصدمة والمأذق المحرزن الذي تورطت فيه، ففضلت أن تغدو بنفسها في البحر لكنَّ أمينتها لم تتحقق إذ سرعان ما أنقذوها» (همان، ص ٢٩٤).

بسیمه درنهایت راهی تیمارستان قاهره میشود و آنها بطور اتفاقی از طریق پیرزنی به نام روحیه ساکن در روستای شرشابه که در آن تیمارستان بستری شده بود، از ماجراهی بسیمه اطلاع مییابند.

«- أي طریق تقصدین؟

- مستشفى الأمراض العقلية ...

- يا خبرأسود.

- و هناك عثنا عليها بطريق الصدفة بعد هذه السنوات التي مرت ... و يا ليتنا ما عثنا عليها ...

- أَتَعْرَفُ الشِّيْخَةَ رُوحِيَّةَ الْمُوْجُودَةِ فِي بَلْدَكُمْ ... إِنَّهَا لَقَدْ إِلْتَقَتْ بِسِيمَةَ هَنَاكَ وَ عَرَفَتْ حَكَايَتَهَا كَامِلَةً مِنْ أَفْوَاهِ الْمَرْضِيِّ. وَ لَمَّا عَادَتِ الشِّيْخَةَ رُوحِيَّةَ وَ أَخْبَرَتِ الشِّيْخَ حَافِظَ بِمَا حَدَثَ، ذَهَبَ إِلَى الْقَاهِرَةِ وَأَتَى بِهَا» (همان، صص ۲۹۴-۲۹۵).

#### نتیجه

براساس بررسی بعمل آمده مشخص میشود که کیلانی در طراحی عنصر پیرنگ تعدادی از حوادث را بطور منظم و سلسله‌وار، که هر یک علت برای حادثه بعد و معلول برای حادثه قبل است، بکار گرفته و به داستان هماهنگی و انسجام خاصی بخشیده است. هر یک از اجزای پیرنگ براساس معیارها و قواعد داستان‌نویسی در جایگاه خود قرار گرفته‌اند. کیلانی با ایجاد یک موقعیت سخت در خانواده سلیمان (تصمیم به فروش زمین از سوی فرید، فقر و عدم توانایی مالی برادرش عبدالدائم، ننگ و عار شمرده شدن فروش زمین به بیگانه) و یک موقعیت سخت در خانواده سعید (فقر و تنگدستی و ناتوانی شیخ حافظ در تأمین مخارج زندگی) دو گره ایجاد نموده و در پی دو گره موجود با مهیا کردن زمینه کشمکش بین شخصیتها ابوaffer و عبدالدائم در گره اول، سعید و حسن بن مرسي ابوaffer، حضره و شیخ حافظ در گره دوم به داستان پویایی و تحرک بخشیده و سپس با قرار دادن خواننده در حالت بیقراری و انتظار، با پیشه‌هاد جدید فرید برای فروش زمینهای باقیمانده و و خامت اوضاع مالی عبدالدائم و مراجعات پی دربی ابوaffer برای بازپس‌گیری مبالغ مقروظه در گره اول، با گم شدن بسیمه در گره دوم، هولوولا را در او برانگیخته و او را به ادامه داستان مشتاق نموده و با ایجاد تغییر در خط اصلی داستان، با تهدید ابوaffer به شکایت از عبدالدائم بدليل تأخیر در پرداخت قرض و وعده عبدالدائم در بخشیدن گاویمیش به او و اظهار ناراحتی اعضای خانواده هنگام خارج شدن گاویمیش از منزل در گره اول، با نالمیدی شیخ حافظ از یافتن بسیمه و برگشت او از اسکندریه، تبدیل شدن منزل شیخ حافظ به ماتم‌سرا، گوشنه‌نشینی شیخ حافظ و محول نمودن اداره دکان خرده فروشی به همسر و پسرش و درنهایت تصمیم او برای فروش منزل در روستا و عزیمت به «القرشیه»، خواننده را

غافلگیر کرده و او را با وضعیتی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی مواجه ساخته و باعث ایجاد بحران در داستان شده و با رساندن بحران به نهایت رویارویی و تعارض (با شکایت ابوعلی بر ضد عبدالدائم و پدید آمدن درگیری بسیار سخت بین آن دو در گره اول، با اطلاع دادن سعید به سلیمان از طریق نامه جهت سفر به قاهره و تحويل گرفتن بسیمه و تحریر شدن سلیمان و بوجود آمدن تعارض در ذهن او در گره دوم) داستان را به نقطه اوج رسانده و شور و شوق خواننده را برای گره‌گشایی برانگیخته و درنهایت با مشخص کردن سرنوشت و عاقبت شخصیت‌های داستان و افشاری راز آن (با اقدام عبدالدائم به فروش چهارپایان و وسایل کشاورزی جهت پرداخت قرض ابوعلی در گره اول، برگرداندن بسیمه از تیمارستان توسط شیخ حافظ در گره دوم) گره داستان را گشوده است.

بنابر آنچه گفته شد، میتوان نتیجه گرفت که رمان *الطوطيل* از ارزش و اعتبار فنی و هنری بالایی برخوردار است و کیلانی بطرز ماهرانه‌ای توانسته این عنصر را در داستان مذکور بکار گیرد و میزان مهارت و تبحر خود را برای خواننده آشکار سازد.

### پی‌نوشت

نجیب الکیلانی از نویسنده‌گان اسلامی معاصر مصری است که به سال ۱۹۳۱ در روستای «شرشابه» از توابع مرکز زفتی در غرب مصر متولد شد. وی با اتمام دوره ابتدایی در روستای محل سکونتش دبیرستان طنطا را برای ادامه تحصیل برگزید. در آغاز این مرحله با حزب اخوان المسلمين آشنا شد و سپس به عضویت این حزب درآمد. (الکیلانی، *لمحات من حياتي*، ۱۹۸۷، ۱/۱۰۹) این حزب که زائیده مقتضیات سیاسی و اجتماعی مصر در سالهای پس از جنگ جهانی اول بود، به رهبری حسن البنا در سال ۱۹۲۸ م. بنیان گرفت. مهمترین اهداف این حزب، حاکمیت تعالیم اساسی اسلام بر زندگی اجتماعی و سیاسی مصر، تحقق یگانگی عرب، و برافکنند یوغ قدرتهای اروپایی از کشورهای اسلامی بود. پس از منصب شدن جمال عبدالناصر بعنوان رئیس جمهور مصر در سال ۱۹۵۴ م. حزب اخوان خطمشی مخالفی با او درپیش گرفت (عنایت، ۱۳۵۵: صص ۲۴۱-۲۴۰). در پی این جریان جمال عبدالناصر حکم انحلال اخوان و دستگیری اعضای آن را صادر کرد. (کدیور، ۱۳۷۳: ص ۱۳۴) نجیب

در این هنگام دانشجوی سال چهارم رشته پزشکی در دانشگاه قاهره بود که هنگام مراجعت به شرشابه در سال ۱۹۵۵ بازداشت و سپس به ده سال زندان محکوم شد..(الکیلانی، ۱۹۸۷، ج ۲: ص ۲۰) دوران اقامتش در زندان فرصت مناسبی برای فعالیتهای ادبیش فراهم آورد. او در این مدت کتابهای زیادی مطالعه کرد و به خواندن تفسیر کامل قرآن پرداخت. همچنین اشعار فیلسوف مشهور اقبال لاهوری را که محمد عزام ترجمه کرده بود. خواند و با آرای این فیلسوف مشهور آشنا شد و قصیده *أغانى الغرباء* را سرود. (نادی المدينة، دراسات في الأدب الإسلامي، ج ۱: صص ۵۴-۵۳) علاوه براین تعدادی رمان نگاشت. نجیب در سال ۱۹۵۹ از زندان آزاد شد. (الکیلانی، جلال ، صص ۹-۱۰) در سال ۱۹۶۵ جمال عبدالناصر برای بار دوم فعالیت اخوان را سرکوب کرد و اعضای آن را روانه زندان ساخت. نجیب نیز از جمله این افراد بود که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ را در زندان گذراند. او اینبار نیز همچون گذشته فعالیتهای ادبی خود را ادامه داد و پس از یک سال و نیم آزاد گشت. پس از آزادی در سال ۱۹۶۸ مصر را بقصد کشورهای خلیج ترک کرد که این سفر بیست سال بطول انجامید. در این مرحله بود که توانست فکر و ایده داستانهای اسلامی را که از سالها پیش در ذهن او نقش بسته بود، عملی سازد. وی در این دوران داستانهای اسلامی را که بیشتر برگرفته از تاریخ اسلام بود. به رشته تحریر درآورد، همچنین با مشاهده اوضاع کشورهای مسلمان رمانهایی نگاشت که بیشتر بیانگر مسائل و مشکلات جوامع اسلامی بود (الکیلانی، رحلتی مع الأدب الإسلامي ۱۹۸۵: صص ۳۹-۳۱). نجیب پس از گذراندن عمری پربار در سال ۱۹۹۲ به مصر بازگشت و هرچند که فکر نگارش بیش از سی رمان اسلامی را در سر میپروردند در سال ۱۹۹۵ به دیار باقی شتافت (الکیلانی، جلال، صص ۱۰-۹). کیلانی دارای آثار مختلفی در زمینه شعر و نثر است که در اغلب آنها اوضاع سیاسی و اجتماعی مصر را در دوران معاصر بتصویر کشیده است. بخش اعظم نثر کیلانی شامل داستان کوتاه و رمان است که زمینه شهرت و بلند آوازگی او را در عرصه ادب فراهم نموده است. رمانهای او که مشتمل بر هفتاد کتاب است، در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، و تاریخی به نگارش درآمده است.

## منابع

- ایرانی، ناصر، هنر رمان، چاپ اول، نشر آبانگاه، بی‌جا، ۱۳۸۰ هـ.ش.  
بستانی، محمود، *الاسلام والفن*، الطبعة الاولى، مجمع البحوث الاسلامية، مشهد، ۱۴۰۹ هـ.ق.

- بورنف، رولان رئال اوئله، جهان رمان، ترجمة نازیلا خلخالی، چاپ اول، نشر مرکز، بی‌جا، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- پراین، لارنس، تاملی دیگر درباب داستان، ترجمة محسن سلیمانی، چاپ سوم، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، بی‌جا، ۱۳۶۶ هـ.ش.
- جواهر، محمد، نگاهی به داستان معاصر عرب، بی‌جا، بی‌نا، تهران، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- خفاجی، محمد عبدالمنعم، دراسات فی الأدب العربي الحدیث و مدارسه، جلد اول، چاپ اول، دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۲ م.
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی، چاپ سوم، انتشارات مروارید، بی‌جا، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- زودرنج، صدیقه، بررسی و تحلیل نقش و جایگاه نجیب الکیلانی در داستان‌نویسی اسلامی معاصر، استاد راهنمای دکتر خلیل پروینی، استاد مشاور: دکتر کبری روشنفسکر، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- الزهراوی عیدالدحیة، فی محور البحث عن هوية الرواية. [www.Suhuf\\_net.sa/2002.jaz](http://www.Suhuf_net.sa/2002.jaz)
- سلیمانی، محسن، فن داستان‌نویسی، بی‌جا، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- عنایت، حمید، سیری در انداشه سیاسی عرب ازحمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم، چاپ دوم، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۵ هـ.ش.
- کدیور، جمیله، مصر از زاویه‌ای دیگر، چاپ اول، انتشارات تهران، ۱۳۷۳ هـ.ش.
- کیلانی، جلال، حوار قبل الرحلی. <http://alkattan.jeeran2007>
- کیلانی، نجیب، رحلتی مع الأدب الاسلامی، الطبعة الاولى، مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۹۸۵ م.
- کیلانی، نجیب، الطریق الطویل، الطبعة الخامسة، بی‌نا، مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۹۸۵ م.
- کیلانی، نجیب، لمحات من حیاتی، بی‌جا، بی‌نا، بیروت، ۱۹۸۷ م.
- میرصادقی، جمال، ادبیات داستانی، چاپ چهارم، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- میرصادقی، جمال، عناصر داستان، چاپ چهارم، انتشارات سخن، بی‌جا، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت، واثرنهامه هنر داستان‌نویسی، چاپ اول، کتاب مهنداز، تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- نادی المدینة المنورة الأدبي، دراسات فی الأدب الاسلامی، المجلد ۵، الطبعة الاولى، بی‌نا، بی‌جا، ۱۹۵۵ م.
- نجم، محمدیوسف، فن القصہ، الطبعة السابعة، دار الثقافة، بیروت، ۱۹۷۹ م.
- وادی، طه، دراسات فی تقدیم الروایة، الطبعة الثالثة، دار المعارف، بی‌جا، ۱۹۹۴ م.
- یونسی، ابراهیم، هنر داستان‌نویسی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۱ هـ.ش.